[illegible]

نصاب الصبیان

در مطبع نامی منشی نولکشور لکهنؤ چهاپ شد

بسم الله الرحمن الرحیم

همی گوید ابو نصر فراهی | به توفیق خداوند الهی

حمد حامده وحمد جامده ما حرکت التمثال النحل الدقیق و

تحرکت التمثال لنحل الدقیق که صبیان را بیش از سائر لغت

رغبت می افتد باشعار فارسی چون خوش آمدن شعر طبعهای

موزون را غریزیست وتعلم لغت کلید همه علمهاست پس

قدری از وی نظم کردم تا بی تکلف یاد گیرند وچند بیت که ضابطه

بود در هر چیزی را از علوم متفرقه در میان این قطعها در آوردم تا

بنوشتن وخواندن این نسخه هر کسی را رغبت افتد چون این مجموعه

دویست وبست بیت آمد آنرا نصاب الصبیان نام کردم

القطعة الاولی فی بحر التقارب المثمن المقصور

به بحر تقارب تقرب نمای | بدین وزن میزان طبع آزمای
فعولن فعولن فعولن فعول | چو گفتی بگو ای بت دلربای
اله است و الله و رحمن خدای | دلیل است و هادی تو گو رهنمای
سما آسمان ارض و غبرا زمین | محل و مکان و مغان است جای
سقر دوزخ و نار آتش ولی | که جنت بهشت آخرت آن سرای
ریش ... قفا چیره و وجه روی | فخذ ران عقب پاشنه رجل پای
شفت لب لسان چه زبان فم دهان | ید و جارحه دست حلقوم نای
فرس اسب و بغل استر و سرج زین | بعیر اشتر است و جرس چه درای
رجل مرد و مرأة زن و زوج جفت | غنی مالدار است و مسکین گدای
قنات است کاریز عذب آب خوش | چه ینبوع چشمه جهات است لای
کران عود و بربط و ترشر غنه رود | ولی صنج چنگ است و مزمار نای
هدی راستی کذب و فریه دروغ | عفیف و حصور و ورع پارسای
بلد کوره را شهر دان شهر ماه | دگر وتر را طاق دان طاق های
ثمن چه بها و بهار روشنی | ثبور است ویل و بود ویل وای
عیون شور چشم و بلید است کند | بود لوذعی المعی تیز رای

نصاب الصبیان

حقیق و جدیر و قمین و حری | سزاوار با گیر آ دخل در آری

القطعة الثانیة فی بحر المجتث المثمن المقصور

زهی نگاشته جانها قد تو سرو روان | رخ تو بر فلک دلبری مه تابان

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات | بگوی مجتث این بحر را و خوش برخوان

ضیا و نور و سنا روشنی افق چه کران | خفی خفیف چو آن سبک ثقیل گران

ذهب زرست حدید آهن و رصاص ارزیز | لجین سیم و زجاج آبگینه معدن کان

نحاس و صفر مس و روی آنک است | حلی است زیور و غالی گران رخیص ارزان

جراز و سیف حسام است عضب صارم تیغ | مجن جنه سپر سهم تیر و قوس کمان

عصب پی و یلمه جوشن است و درع زره | وهق کمند و ولی نصل و معبله پیکان

عجاج و نقع و قتام و هبا و هیج غبار | کلوم خستگی و موت مرگ و مره توان

حشاشه باقی جان و عراضه ره آورد | قراضه ریزه زر ربح سود خسر زیان

یغوث و نسر و یعوق است و لات و دو عزی | سواع و لات و منات است نامهای بتان

صنم چو نصب و نصب دان و جبت و طاغوت | وثن بت و شمنی بت پرست و فال پیام

هدف نشانه عرض سهم حتیفه بگیرست | و ترزه آید و معراض تیر گز میدان

القطعة الثالثة فی بحر الرمل المثمن المحذوف

ای بباریکی میانت همچو موی در کمر / غنچه از رشک دهانت میخورد خون جگر

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن / چیز در بحر رمل این قطعه را بر خوان زبر

جید گردن صدر سینه رکبه زانو راس سر / ثوب جامه رزق روزی زاد توشه باب در

عرش سقف و بیت خانه محمل [illegible] / حسن خوبی قبح زشتی جاف خشک و رطب تر

ذیب سرحان گرگ و سمع [illegible] فاره موش / حیه مار و حوت ماهی طیر مرغ و قرش [illegible]

عین چشم و انف بینی حاجب ابرو شعر موی / نفی [illegible] اذن گوش [illegible]

هدنه صلح و حرب جنگ و یوم روز و لیل شب / غیظ خشم و ضحک خنده حکه خارش [illegible]

شارف و مسن دکا و [illegible] و بیضا [illegible] / سام [illegible] مسجد و عصیان [illegible]

نیک صحبت قبله بوسه [illegible] / زوج شوی و زوجه زن [illegible]

حنطه گندم دخنه ارزن [illegible] / اصل بیخ و فرع شاخ و بذر تخم [illegible]

لجه ژرفا و یم و بحر دریا [illegible] / فیل پیل و بق پشه بطیخ [illegible]

شقشقه [illegible] / غیث باران ثلج برف و [illegible]

شط و شاطی صفه [illegible] ساحل کران / مزرعه [illegible] کلاته دان و حارث برزگر

کوه روزن غرفه دروازه است [illegible] / سکه کوچه درب دروازه ست معبر رهگذر

[illegible] جامه [illegible] پاره [illegible] / الظهاره [illegible] دان والبطانه آستر

زبره دان یکپاره آهن کسره دان یکپاره نان | جذوه دان یکپاره آتش فلذه یکپاره جگر

القطعة الرابعة في بحر المجتث المثمن المقصور

زهی طراوت رویت گل همیشه بهار | قد تو در چمن حسن سرو خوش رفتار

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات | بگوی مجتث این بحر را و کن تکرار

قمیص پیرهن و کم آستین و سب ستار | قلیل و نزر و یسیر اندک و حساب شمار

قراب جیب و سراویل ازار و خف موزه | عبا و سابره و حبل زمام مهار

مدینه و بلد و مصر شهر و سور ربض | چنانکه معرکه لشکرگه است و حصن حصار

صحیفه نامه قلم خامه دان و سکین کارد | خیاط و مخیط و سوزن چه حرف سم فار

لبیب عاقل و غمر و غبی غافل گول | شقیق دادر و رفیق و رفیق و صاحب یار

حدیقه باغ و خشب چوب و فخ شفتالو | سفرجل آبی و تفاح سیب و رمان نار

احد یکی عشره ده مائه صد اثنان دو | ثلث خمس سه و پنج و اربع است چهار

ولیک سته و سبعه ثمانیه تسعه | شش است و هفت و دگر هشت و نه

عقار و قهوه و راح و مدام و قرقف می | کمی دلاور و فارس سوار و صید شکار

غرب پست و صنوبر خلاف | چو نخل خرما و فرصاد توت و دلب چنار

ورق چو برگ درخت است و غصن شاخ درخت | چو دوحه بیخ درخت و عقام اسپیدار

چو طلح و موز درخت اراک خمط بدان
چو اثل شوره گز و شوک خار سدره کنار

نبید باده بود و مال بر نهاده لبد
پلاس حلس و درخت زمین آب عقار

شمامه عطر بود بوی و بوی دان چو شمیم
بعد و قصر تو باور دراگلاب شمار

تصافح است گرفتن چو دست یکدیگر
تعانق است گرفتن کنار هم کنار

رخیص شسته و نفیس شو غلس بریکی سحر
ذلول رام و دمن خفته و یقظ بیدار

عوان میانه کالم عروب شوی دوست
قرام پرده و اریک تکیه بدار

مراح جای شتر ربض است جای غنم
کناس آن و وجار آن آهو و کفتار

قضیم دان جو علف آخور آری
علیقه توبره نشوار و جره چه نشخوار

القطعة الخامسة فی بحر المجتث المثمن المحذوف

بریز در صدف سینه ای پسر پر در
ز بحر دلکش مجتث سفینه‌ای گهر

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن
بخوان ز بعد وی این قطعه نصاب از بر

قریب و رکن و حمیم است خویش و اثق
ولید و طفل بچه ام و والده مادر

رحم قرابت و زهدان بود ختن داماد
چنانکه صهر خسر و الدواب ستپدر

زکی است پاک و وحی مهربان خفی پنهان
جلی پدید و نبی و رسول پیغمبر

ملک فرشته فلک چرخ و مشتری برجیس
شهاب کوکب و دری دگر چه اختر

فلق سپیده شفق روشنی اول شب | ربیبه دختر زن جبهت و ابتدا [illegible]
حمل بره بقر و ثور گاو حجل کبیش | مراره زهره طحال و کبد سپرز جگر
بعید دور قریب است امام پیش و وسط | میانه وسط میان تحت زیر فوق زبر
علاة سندان ملبس تنک و منفخ دم | قدوم و منحت تیشه حسین و فاس تبر
سوار دست برنجن چه پای را خلخال | وشاح و عقد حمایل رعاث [illegible] افسر
بدی نخستین ثانی دوم اخیر پسین | نقیض اولی اخری و آخرست دگر
قمیص کرته و یلمق قبا و بیطار گری | نصیف همچو خمارست مقنعه و معجر
اجاج تلخ و نقعه پخته است ملح شور | فرات عذب نبیذ است [illegible]
شرار [illegible] و شواظ لهب | زبانه هم چه انگشت رماد خاکستر
[illegible] خمیر و دقیق ارد و نخاله سبوس | ادام نان خورش و قند سکر شکر
حزام تنگ و دفر یار و لجام لگام | عنان دوال دی و منطق و نطاق
رکاز و ابریز گنج و صیرفی صراف | سموقه بوته و حداد و قین آهنگر

القطعة السادسة فی بحر الرمل المثمن المحذوف

ای که چشم مستت از شوخی دل و عقلم ربود | هر زبانم نیست جز ذکر لبت گفت و شنود
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن | چون بدانستی که این بحر رمل شد گو که زود

فرخ و فروج ست جوزه بیضه تخم مرغ دود
چون عنب انگور و تین انجیر و کمثری امرود

اصفر و فاقع چه زرد است احمر و قانی سرخ
هست اخضر سبز و اصبح روشن و ازرق کبود

جندل و صخر و حجر چون جلمد و جلمود سنگ
هست حصبا سنگریزه ماء وادی آب رود

جود و فیض و جدو بخشش جوده نیکی جوده تگ
وعظ و میثاق و تحیت پند و پیمان و درود

غبن در زرها زیانست و غبن در رایها
چون غنا دان بی نیازی ریدخوانی شهرود

ظئر دایه حی زنده دبس دوشاب سبت
ق
ثوم سیر و جلجلان کشنیز حمص نخود

رازیانج بادیان سک یعنی خشن اذخر
نثر و شتی را پراگنده شمر مجموع کرد

تاجران سالار بازرگان فاجر نابکار
صاعد آمد کی که بالا میرود هابط فرود

القطعة السابعة فی بحر المجتث المثمن المقصور

چو دل ز پرده عشاق برکشد آهنگ
بحر مجتث بر خوان غزل بنغمه چنگ

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات
بگوی تا شودت عقل و دانش و فرهنگ

سعال سرفه و سرعت شتاب لبث درنگ
قصیر کوته و واسع فراخ و ضیق تنگ

هلال ماه نو ست و قمر مه و قمرا
شعاع او زهر و صبغ چه شکوفه و رنگ

اشج شکسته سر و جبهه ریش اقرع کل
اشل و اقطع بیدست و ان اعرج لنگ

قتیل کشته و عظم استخوان ضبع کفتار
چه فهد یوز و نمر یوز دان و خنس پلنگ

[illegible]

غراب است زاغ و هزار است عندلیب و کعیت | ولی حمامه و کرکی کبوتر است و کلنگ
قصب نی آمد و طرفا گز و یراعه غروشه | چنانکه ثعبان و تمساح اژدها و نهنگ
سناجه ماتم و کافی بسنده و طبع منش | ذلیل خوار و عزیز ارجمند و قصد آهنگ
حمی قرغ ترع و روضه مرغزار شناس | وطر حاجت و صلح آشتی خصومت جنگ
سویق پست جشیش و جریش بلغور است | جشب طعام درشت است شوک چیز تو
قفار نان تهی فوج و حزب و ثله گروه | سبات و خواب و شقر فوه لاله و رودنگ
ذکی است زیرک و نحریر و خبر دانشمند | ادیب با ادب آموزوان ادب فرهنگ

القطعة الثامنة فی بحر المتقارب المثمن السالم

زشرم رخت لاله را خون شده دل | زرشک قدت سرو را پای در گل
فعولن فعولن فعولن فعولن | تقارب ازین وزن گردید حاصل
تراب و رغام و ثری خاک و طین گل | وطن جایگه کرم ز ربع منزل
ده اسپند و تاختن هر یکی را | بترتیب نامی است روشن نه مشکل
سجلے مصلے مسلے و تالے | چو مرتاح و عاطف خظی و مؤمل
لطیم و سکیت ار بحاجت عرق خوی | فواد است و قلب و جنان و حشی دل
بدین ده دو نی نیز الحاق میکن | یکی هست قاشور دیگر چه فسکل

لبن خشت خام ست و آجر پخته | عسر ضد آسان عویص ست مشکل
غیور ست رشکین لبوس ست ضد ... | اسیف ست غمگین نحیف ست بدل

القطعة التاسعة فی بحر المتقارب المثمن المقصور

ایا عارضت رشک خورشید و ماه | گرت در تقارب شود اشتباه
فعولن فعولن فعولن فعول | بخوانش درین وزن هر صبحگاه
ثمر میوه حب دانه و تبن کاه | طریق و سبیل و صراط ست راه
صبی کودک و شیخ و خواجه | دم و جند و جیش ست عسکر سپاه
عرض خواسته طارف و تالد | نوش با کنایه ست و فاسد تباه
عدو و اس عکس اند و داو دی | چو ابیض سپید ست و اسود سیاه
ذنوب ست و غرب ست و سجل ست دلو | رکیه است بیر و قلیب ست چاه
حجی حجر و لب عقل و نهیه خرد | خطا ذنب و جرم ست عصیان گناه
حطب هیزم ست و ضرام و قصب | قفر و ذرنیه ... و کلا وان گیاه
مناص و مفر جای بگریختن | معاذ و ملاذ ست و ملجا پناه
حکم داور و محکمه جای او | ولی بینه هیچ شاهد گواه
ذهاب و مجیء رفتن و آمدن | سیاحت بگشتن سباحت شناه

القطعة العاشرة فی بحر الخفیف المسدس المحذوف

ماه موزون و آفتاب لقا	وزن بحر خفیف جست از ما
فاعلاتن مفاعلن فعلن	گفتم این بیت دان و خوان بلا
من و عن از ابی و سے تا	این کو کیف چون ام و او یا
فی در نست و علی بر و کم چند	سخن و نا انا و انا ما
با چون انی و ابی بن	ما چه و من که هر که و مع با
انتم و کم شما و ذا این هر و	انت تو انت زن و بے تنها
ان دلو گر ستی سے و لا نه	اینما هیچ حیثما هر جا
نی پس و قبل پیش و بعد پس	ل مر و لے مرالنا ما را
صه مگو مه مکن ورع و ذر هان	لم و لما نه و هلم بیا
ذی و هذی و هذه این زن	مر درا ذا و ذاک هم هنا
تلک آن زن چو ذالک ست آن مرد	ثم انجا و ههنا اینجا
غیر جز قط و بس گز ایضاً نیز	قی رب وه بسا و رب بسا
مذ و منذ و از ان زمان باز است	ایها دابه دور شو لفرا
مهلا آهسته باش و آه خوش	قل قلما اندکا و بخ نیکا

القطعة الحادیة عشرة فی بحر المجتث المثمن المقصور

زهی بپای تو خوبان نهاده روی نیاز | قدت چو سرو که عشاق راست عمر دراز

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات | بگوی مجتث و خوش خوان تو در مقام حجاز

رجا امید و گران ست سوغ و جلّ و جواز | روائی و نصفت عدل و صوت جرس آواز

خصیص و عابر و عور ست آنچه بحل و حمد | تقاع ربوه و تل ست و نجد هضبه فراز

طعام خوردنی و قحل ترب و ملح نمک | ارز گرنج و مرق شوربا قلو لاقاز

قصیده مغز سطبر ست و راز مغز تنک | قدید قاق و سمین فربه و طویل دراز

مخیض دوغ و لبن شیر و کزبره کشنیز | کراع پاچه جبن و بصل پنیر و پیاز

سپید و درمکه نان سفید و خل سرکه | رغیف گرده و بدرست ابتدا آغاز

قطیع دان رمه جدی و عناق بزغاله | چنانکه معز بز و ضان میش و تیش نهاز

ابو الملیح چکاوک و راست قبره نام | چو نسر کرکس و چون صقر چرغ و بازی باز

صغیر خرد و حباری شوات مخلب چنگ | حدید تیز و مس چه قسان و مقطع گاز

تضرع ست و ضوا بدست و نیت عزم | بنیه قبله و کعبه ست چون صلوة نماز

عطاس عطسه عجف لاغری جذام خوره | جبان و هاع و هدان بیدل و عجب ناز

نریم سید و عی نیز هم بدی بی شرم | رسیل و همره و بیله زن و بغی انباز

کلیم هم سخن ست و حریف هم پیشه / قرین ندیم بود همدم و شریک انباز

اکیل همخور و همکاسه و سمی همنام / رفیق یار موافق عشیر همباز

القطعة الثانیة عشرة فی بحر الرمل المثمن المقصور

ای قدت سرو خرامان وی رخت ماه تمام / ساز در بحر رمل بار دگر سیر مقام

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات / همچو بلبل بعد ازین این بیت بر خوان صبح و شام

قرم و غطریف و جحاجح سید و اروس همام / فهرست و دست صدر و چنبری

عقوه ساحت امر کار و قول گفت و فعل کرد / جنب پهلو جار همسایه کریمان سطح بام

لون رنگ و ریح بوی و باد غیم و غین میغ / نوم خواب و مشی رفتن بعد دوری خطوه گام

زبد مسکه دهن روغن قطن پنبه صوف پشم / کوز کوزه قصعه کاسه قدر دیگ و کاس جام

لفت شلغم بقل تره زرع کشت و ریع دخل / کدس خرمن حمه وسمه صعب والف بندام

ثغر و سن و ضرس دندان ظفر ناخن جلد پوست / خلج جوف اندرون ضیق خنک تنگی و کام

آدمی انسی انسان مردم و جنی پری / اجر مزد و درشوه پاره غرم تاوان دین وام

اصبع انگشت ست لیک ابهام انگشت مهین / باز سبابه ست و وسطی بنصر و خنصر تمام

سقم بیماری و صحت تندرستی سیه کیمه / قیح و دم و ریم ست خون افلس [illegible]

القطعة الثالثة عشرة فی بحر المجتث المثمن المقصور

زهی جمال تو امروز به زودی و پریر	چرا خدنگ تو آمد به سینه دیر به دیر
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات	بگو بحر مجتث و بفگن ز شرم سر در زیر
مبارز و بطل و باسل و شجاع و دلیر	شمشیر و صمصره و کمان سبت و جاش و [illegible]
غضنفر و اسد و لیث و حارث و دلهاث	هزبر و قسوره و حیدر است و ضیغم شیر
رفاد و بهجت و جفجن سهاد بیخوابی	بذول و باذل و مالح سخی و شبعان سیر
عوج کجی و جرز بی گیاه و امت بلند	حبار نرم و اخاده غدیر و قلاع کویر

القطعة الرابعة عشرة فی بحر الهزج الرباعی

گل غنچه ز شرم دهنت مستور است	وز ذکر لبت دامن گل پر عطر است
مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع	بحر هزج اینست گر اندک فکر است
لبصم و عتب و زرب چهارم قبر است	اینها همه چیست فرجهای بصر است

القطعة الخامسة عشرة فی بحر الهزج فی اسامی ازواج النبی

ای ماه رخ تو خرگه محتشمه	ملک دل من تراشد یک قلعه
مفعول مفاعلن مفاعیلن فع	این بحر هزج دان و بخوان با نغمه
نه جفت نبی که پاک بودند همه	بد عائشه و خدیجه محترمه
یا ام حبیبه حفصه بود و زینب	میمونه صفیه سوده ام سلمه

القطعة السادسة عشرة فی بحر الهزج فی اسامی اولاد النبی

در وصل تو از هجر دل اندر بیم ست	وز تیغ جفاهای تو دل دو نیم ست
مفعول و مفاعلن مفاعیلن فاع	بحر هزج اخرب ازین تقسیم ست
فرزند نبی قاسم و ابراهیم ست	پس طیب و طاهر ز در تعظیم ست
با فاطمه و رقیه ام کلثوم	زینب شمر از ترا سر تعلیم ست

القطعة السابعة عشرة فی بحر الهزج فی اسامی السور المدنیة

ای قد تو در گلشن جان سرو روان	وز رشک قدت سرو خجل در بستان
مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع	این نوع رباعی هزج اخرب خوان
نور و حج و انفال و مدینی میدان	بالم یکن و زلزلت اخراب جهان
پنج اول و قد سمع و رعد و حدید	فتح و لیس و بینه و نصر و دهر و رحمان

القطعة الثامنة عشرة فی بحر المضارع فی اسامی موالی النبی

ای مشتری شمائل و خورشید کوکبه	حسن رخ تو رشک مه چارده شبه
مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن	بحر مضارع این بود ای ماه مرتبه
مولی دوازده ست نبی را یکی سفینه	دیگر فضاله آنکه نه هیچ ست نه هبه
ثوبان رباح و صالح و مدعم یسار زید	بو رافع و ضمیره انیسه مویهبه

القطعة التاسعة عشر في بحر التقارب في اسامي قلاع الخيبر

زهی گشته ملهم بالهام ملهم	ملک بر فلک خوانده مدح تو دائم
فعولن فعولن فعولن فعولن	زبحر تقارب بخوان ای مسلم
زخیبر ستد مصطفی هفت قلعه	خدایش بداد آنچنان ملک سالم
کتیبه بدو ناعم و شق و انگه	غموص و نطاة و سطیح و سلالم

القطعة العشرون في بحر الخفيف في اسامي الاوجاع القاتلة

بشنو ای غیرت مه افلاک	وزن بحر خفیف روشن و پاک
فاعلاتن مفاعلن فعلات	دردهای کزوست دل غمناک
خشن و لاذع و سبت و اعیائی	حذر است و مدد و حکاک
ناحس و رخوه و کاسر و ضاغط	وان سفیح کز وعصل شد چاک
ضربان و ثقیل و ثاقب باز	وان مسلّی کزوست اصل هلاک

القطعة الحادية والعشرون في بحر الهزج في اسامي الشهور الرومية

بدان ای گل که رویت نوبهارست	هزج بحر لطیف و آبدارست
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل	شهور روم این هشت و چهارست
دو تشرین و دو کانون و پس انگه	شباط آزار و نیسان و ایارست

نصاب الصبیان ۱۷

حزیران و تموز و آب و ایلول — نگهدارش که از من یادگار است

القطعة الثانیة والعشرون فی بحر الهزج فی اسامی الشهور الفارسیة

اسامی شهور فارسی چون در هزج آید — بدان این بحر خوش تا در هنر وصفت او باید

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن — چو تقطیع اینچنین کردی وصی گوییت شاید

ز فروردی چو بگذشتی مه اردی بهشت آید — بود خرداد و تیر آنگه چو مرداد است همی باید

پس از شهریور و مهر و آبان و آذر و دی — چو بهمن چه اسفندارمذ ماهی نیز باید

القطعة الثالثة والعشرون فی بحر الهزج فی اسامی السنین الترکیة

بحر هزج اخرب ای مخبر تبار — این بحر آید بجان چو در شهوار

مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع — هر صبح چو بلبلان همی کن تکرار

موش و بقر و پلنگ و خرگوش شمار — زین چار چو بگذری نهنگ آید و مار

آنگاه به اسپ و گوسفند است حساب — حمدونه و مرغ و سگ و خوک آخر کار

القطعة الرابعة والعشرون فی بحر الخفیف فی بیان بیوت الکواکب

ای ترا ماه و آفتاب غلام — بحر این قطعه شد خفیف بنام

فاعلاتن مفاعلن فعلات — خانهای نجوم سبعه تمام

حمل و عقرب است با بهرام — قوس و حوت است مشتری را رام

ثور و میزان چو خانهٔ زهره است	مر زحل را هست جدی و دلو مقام
تیر جوزا و خوشه مه سرطان	خانهٔ آفتاب شیر مدام

القطعة الخامسة والعشرون في بحر الخفيف في استقرار الشمس في البروج

ای پری رشک ماه و عالی کیش	چون شنیدی بفرقت دل ریش
فاعلاتن مفاعلن فعلات	هست بحر خفیف بی کم و بیش
خور به جوزا سی و دو بی کم است	حمل و ثور و شیر با سی بیش
دلو میزان و حوت و عقرب سی	بست و نه قوس و جدی کم و بیش

القطعة السادسة والعشرون في بحر المتقارب في اسنان البقر والابل والغنم

اسامی اسنان بدان در تقارب	چو خوانی و گردی ازین علم فارغ
فعولن فعولن فعولن فعولن	بگو بعد ازین وزن ای مرد بالغ
تبیع و جذع سن گاو است و انگه	ثنی و رباعی سدیس است و صالغ
مخاض و لبون است و حق و جذع پس	ثنی و رباعی سدیس است و بازغ

القطعة السابعة والعشرون في اسماء قبائل السبا

آنکه درد تو راحت دل ماست	جان بیمار را غم تو دواست
فاعلاتن مفاعلن فعلات	گوئی بحر خفیف و خوان درراست

اشعر و عمر و حمیش و کهلان | مردا نمار عاظله نسابست

القطعة الثامنة والعشرون فی بحر المجتث فی تفاوت اوزان الفلزات

زهی رخ تو زده طعنه بر مه ده چار | ربود چشم تو از جان بیقرار قرار

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات | ببحر مجتث این قطعه را بکن تکرار

ز روی جثه هفتاد و یک درم سیماب | چهل و شش ست ارزیز و سی و هشت شمار

ذهب صد است و سرب پنج و نه آهن چهل | برنج و مس چهل و پنج ست نقره پنجه و چهار

القطعة التاسعة والعشرون فی بحر الرمل فی تفاوت اوزان الفلزات

ایکه شد خورشید رخسارت بخوبی رشک ماه | در پناه سایه زلف تو مه را تکیه گاه

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات | خیز در بحر رمل این بیت برخوان صبحگاه

نه فلز مستوی الحجم را چون برکشی | اختلاف وزن دارد هر یکی بی اشتباه

زر لکن زیبق الم اسرب دهن ارزیز جل | فیهمه ند آهن یکی مس و شبه مه سیم باد

القطعة الثلثون فی بحر الهزج المثمن السالم

زهی رویت بخوبی گل دهانت غنچه خندان | قدت سرو روان دل خطت ریحان باغ جان

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن | بدین بحر هزج این قطعه خوش بر ورق برخوان

کتف شانه عضد بازو معی روده پسر آسان | زنجی و زنب یکی دنبه مرغ و شواء بریان

[illegible]

سیم کرپی کمالم گنگی عرج لنگی بله گولی ‌ ‌ ‌ علیم و عالم و علام و دانا و داسی پژمان

سماک فی عارض و مرزن عالم برست طول پایه ‌ ‌ ‌ حیا و وابل و وسمی و مدرار و مطر باران

ربیع اسم بهار آمد خریف اسم خزان آنگه ‌ ‌ ‌ شتا و صیف بشیه زمستان و تابستان

عدا و خصم و دشمن دان عیب ار و خوف ترسیدن ‌ ‌ ‌ وثاق و کبل بند آمد حصین سجن چه زندان

الی سس کش رطبی کال اطری تازه جنی چیده ‌ ‌ ‌ خزی رسوا دنی ناکس خفی لاغر بهی پنهان

شغف عشق و طوی جوع ست باد و لعت ‌ ‌ ‌ شبعان و غرثان و ریان گر جوعان

کلف عشق و صلف لاف و سنه سال و اوان ‌ ‌ ‌ جذر خاشع و فرح خالف قلق تاب و جل ترسان

تقی و متقی پرهیزگار و عبقری نیکو ‌ ‌ ‌ سفن سوهان کد شیره صدر خیمه سید حیران

وشیخ میخ و عجب بیخ والم درد و خوی زشتش ‌ ‌ ‌ احفظ شنود و داد و وثق بد خو شنق گریان

خضر بار و شیم سبز و ثخین گرم و حزین غمگین ‌ ‌ ‌ فرح شادی و مسرور رست خذلان فرح شادان

صغیر خرد و کبیر پیری فلر کافی سمج ناخوش ‌ ‌ ‌ ذئب و سند و لعب بازی طلب جستن و جب ا

عثار لغزش و سار رفت جلا انقی و بکا گریه ‌ ‌ ‌ جنبدیل و ستیر و سیاح و صبح افغان

عرین جیل غاب غیضه ایک و شرشی ‌ ‌ ‌ زبد کف و سفین و محیط و مطابث و جزایر ابنان

سوفر مهمه فیفا فلات و سبب بیدا ‌ ‌ ‌ چو بیدو و بیابان و لوب و بیره سنگستان

عمص حجن ... نیره ... سنگ پشت ‌ ‌ ‌ چو مارن رسیمی براجم بند انگشتان

[illegible]

نشین گنبدیه نکهت هم نجر بوی دهان با	ضیان است و گنبده نعل ... آب بینی

القطعة الحادیة والثلثون فی بحر الرجز المثمن السالم

ای ماه روی مکتنی وی دلبر شیرین دهان	خورشید رویا تا شده ذکر لبت ورد زبان
مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن	اینست تقطیع رجز برخوان چو بلبل بوستان
طور و جبل طود و علم کوه است حارث پاسبان	طعم و عسل اروی ضرب شهد است و صبا ...
میزان ترازو حمل بره و ثور خرداری کدو	فلک و سفینه جاریه کشتی شراع بادبان
نوح و بکا زاری و جو هوا ما آب پر و جناح	شاخ ... بلند و قلعه ... معراج و سلم نردبان
جسم و جسد شخص و طلل جو یا و سبان بد	تن فات هستی کون دن روح و نفس و مهجه جان
سنور و قط و ضیطل و هر سه گربه سنگ	برغوث کیک و نمل ذره مور ... عالم جهان
فلک مکی راحت شتی سیرت بدی ملکت ...	سود و سیر ... کرکست ... پیر ...
لا تاج گران ... رسان آکل خوران بلع ...	طایر پران قاطع بران ... روان ساعی دوان
جمع و فریق و قوم و فرقه امت ... گروه	طالق ... شکوه گله ... راعی شبان
غی و ضلالت گمرهی بغض و عداوت ...	تلعاجت قرآن ... بیان ...

القطعة الثانیة والثلثون فی بحر المضارع المثمن المکفوف

ای ... که هست دولت ... خاره سخت	جان ... لعل ... لبت بخت

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات	این بحر را مضارع دان ای سعید بخت
میزاب ناودان و ندامم شجر درخت	چون ملتجا پناه و ملک شه سریر تخت
کل و جمیع و قاطبه و جمله دان همه	شطر است نصف نیمه و جزء است بعض لخت
فیجن سداب و ثوم و قثد سیر بادرنگ	دبا کدو و قرع تره و شد بدبخت
قثا خیار و سلق و چغندر جزر گزر	قماش بود [illegible] است اثاث و متاع رخت
خدعه فریب و صبر شکیب و بال رنج	زی و لباس کسوت و چون [illegible]
ماه شب چهارده بدر است [illegible]	هال است هاله [illegible]

القطعة الثالثة والثلثون في بحر الخفيف المسدس المحذوف

ای خطت رشک مشک تاتاری	ذوق بحر خفیف گر داری
فاعلاتن مفاعلن فعلن	گو تو چون بلبلان گلزاری
سکر مستی و صحو هشیاری	نصر عون و مظاهرت یاری
مبرم و متقن و متین محکم	مظلم و داج و [illegible] تاریکی
وهن و وهی سست و فی [illegible]	ذل و ذلت هوان و هون خواری
ابتهال و ضراعت است تضرع	استکانت تضرع و زاری
قسم و حلفه و یمین سوگند	ذمی و اهل ذمه زنهاری

یاس و حرمان قنوط نومیدیست — چون تعطل بطالت بیکاریست

قرد کپی قضاعه [illegible] اسب — حرفه پیشه حری سزاواری

ضرب و جلد سپت عصو [illegible] — ترکی ارباق و هندوی ماری

القطعة الرابعة والثلثون فی بحر الهزج المثمن السالم

زهی دل برده از گل لاله رویت بر عنائی — شده دیوانه زنجیر زلفت عقل و سودائی

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن — بخوان این قطع در بحر هزج ای نور بینائی

وقوف و صدمت شعور و علم و فقه و فهم دانائی — غبار و خفله انبوهی حد و حون حده موبائی

عتاب و سکت چون من قهر و عنابه ورد — تحایم و مکایل کیلها فیلوله [illegible]

ترح صعن و ضغنیه [illegible] خشق کینه — قسیم واره نافه طاقت قدرت توانائی

الی نعمت ضمر زحمت بلا هم نعمت ور — کیان و کن عطا پوشش فضیحت فصیح رسوائی

القطعة الخامسة والثلثون فی بحر المضارع المثمن الاخرب المحذوف

ای مشک تو رقم زده بر صفحه قمر — جست از رخ و لبت دل بیمار گلشکر

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن — بحر مضارع آمده این بحر پر گهر

ارسل و سفره محذی [illegible] ده دان — پولاد ابنث شد [illegible] اسکاف کفشگر

خنزیر [illegible] رحیب و نحیب [illegible] — تسحین و قفص کفش [illegible] نباچنر

شکرست فرج و حرکین اندرون او	مهبل دهانش قبلش زرب و آیر نر
خصیه است و خایه عانه زهارست سرّه ناف	ثغر مغاک سینه و رماعه تارک سر
کابوس وان سکاچه و ضاغوط نیز	جاثوم شد بندد و هتاک پرده در
منهاج و نهج و جدد و قصد راه راست	دردو شربست و غطش و مرغوا نجود
زرق خدنگ و نخی مشک و قربه غضام	شن مشک کهنه باشد و صرام چرم بکر
قدان لباد و نسفه قچ آبخو حوق	مسجاه و بیل و مسحه ماله قلع تبر
سواک پنجه ثقله ز ورست و قمر کلید	باشد شرو شب زبیر و اکار برزگر

القطعة السادسة والثلثون فی بحر المضارع المثمن المشهور

ای جان من ز ناوک چشم تو گشته ریش	بر دل محبت ز بلای غم تو نیش
مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات	این بحر شد مضارع سازش بود چو خویش
عقرب چه کژدم است حمه زهر ابره نیش	جبهه جبین و فضه بود چون کنانه کیش
اعصار گرد باد چه نکباء گرد شمال	ضبّ جنوب نیز صبا پیش و دبور پیش
حمی تپ و صداع و فواد و کباد هست	درد سر و دل و جگر و جرح و قرح ریش
ظهر است پشت و بطن شکم فرو پوستین	الیه نعامه دنب و شترمرغ و نعجه میش
حانوت چون دکان شد و خلیت انگژه	باشد عری سریشم و شرط و دلق بیش

٢٥

القطعة السابعة والثلثون فی بحر الرمل المثمن المحذوف

ای بگردت صف زده خوبان حور منظره	همچو انجم بسته گرد ماه تابان دائره
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن	هست این بحر رمل خوش خوان بصوت حنجره
شمع موم و زیف بهرج ناسره [illegible]	شادن و خشف و غزال است [illegible]
ثقبه سوراخ است و سجل و اسیج هم گرد بر	کلبتان ماشه است و کلوب [illegible]
شیخ و فانی دیفن هم و هرم و پیر زال	جیر بون سهله هجیرو [illegible]
علو بالا اسفل پستی ذیل دامن قصر کشک	جذم بنیان اساس اصل است و ترقه [illegible]
مقدم العین است ماق و موق موق ماق	کنج چشم و موخرش دنبال [illegible]
جوزه کور و لوز بادام است و عجه خاگینه	چون سر طراطت [illegible]

القطعة الثامنة والثلثون فی بحر المضارع المثمن الاخرب المکفوف

ای برده مهر از مه روی تو مشعله	مه کیست تا بروی تو گردد مقابله
مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات	بحر مضارع است بخوان [illegible]
خارج برون جمیع و خلوفه چپچلیه	داخل درون طبق ته و ضوضات مشعله
وابوغه هندوانه بطیخ خربزه	چون کعک کاک قرص کلیچه [illegible]
ققفذ [illegible] خار پشت و نات سنگ پشت	ضب سوسمار و ضفدع چغز و [illegible]

جبهه پیشانی و مفرق و فرق و دماغ مغز — ام الدماغ جای وی و جمجمه کله

طلق و مخاض درد زه و غیل شیر حامل — ادره غر و شری چدری لفظ ابله

وضع آن بچه که آخر طهرش بود علوق — یتن آنکه بازگونه بیاید لقب بلبه

سطبوخ پخته مغرفه کفگیر فور جوش — القیمه دیگ پایه و طنجیر پاتیله

شطست شانه دلو کهن فساقه — هرطل و کسا گلیم بود ارنبین چسله

سلست دز پرورد قم خط سفرچه لنا — التفتیش و بحث کاویدن و محض مسئله

منحات رنده باشد و منقار اسکنه — شعب شه شکسته بود و ادم شیح ملیم

معیار چه ترازوی زر سنجیم عمود — شدیین و ثال کفه چه باشد پل و پله

القطعة التاسعة والثلثون فی بحر المجتث المثمن المحذوف

ز نور عارض تو چشم راست ضیا — ز آب خضر منور دل گر تحییا

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن — بحر مجتث این نظم خوان صبح و مسا

ایکی تخت و انا باردان چه ظرف وعا — نرفی ولیه و ... شکی ... کلا

نمیر آب گوارنده دان واز رق صبا — ... عمق و بیش ... حصاره وان دریا

... چه لوالی بر شت قطره پل — عمیق ژرف بود نهر جوی ... عطا

حباب گو بله باشد قراح آب معین — تصعیر رالکد ... سطن رسن جوشا

مسان چه سنگ فسان و سحاف سنگ سیه | رخام سنگ فسو و بلند سنگ استنجا

نشف چه پاشنه سنگ و سنگ گل جیل | که سنگ سرمه و طاحونه آسیاست و رحا

عصیب شیر و ماعون زکوة و جبت بت | سیاع کاهگل است و صعید روی زمین

ملاط زاده ملاط است گل میان دو خشت | امام چه رزه رازه و رازدان شبا

نهیق بانگ حمار و خوار بانگ بقر | صهیل بانگ فرس صلصل است بانگ درا

نعیب بانگ کلاغ و طنین چه بانگ مگس | نباح بانگ سگ و بانگ گرگ

هدیر بانگ کبوتر صریر بانگ قلم | ضباح بانگ روبه و عوعو است بانگ او

القطعة الاربعون فی بحر المتقارب المثمن المحذوف

زهی طبع تو درج در و گهر | گرت هست زین بحر موزون خبر

فعولن فعولن فعولن فعل | تو این بحر دلکش تقارب شمر

وجیز و ملخص بود مختصر | سومی جیر نعم آری الاکبر

کاین دکا دِ دکاسی کا | دسکیه بسیجی کم اندر خبر

القطعة الحادیة والاربعون فی بحر الخفیف المسدس المحذوف

مجمع حسن و ناز عشوه نژاد | رشک جانان عالم ایجاد

فاعلاتن مفاعلن فعلن | کن به بحر خفیف دل را شاد

از جهان لغت زمن بشنو — اولا اصطبلست همچو عماد

پس مولد چو ضفدع طاجن — باز تنسخین تمجن اتی استاد

وز معرب شناس صنج و ذلق — یلق و قفس و بهرج ست بیاد

ور عجم سی کسوت و فرق — عدل و نعص و دوام و اسعداد

نیل و شف و فرو دو دعیث نامی — فرد و طن بیچ و خضه از اهیداد

[illegible] چار چه است و حین ز جا — مترادف جبان و قلب فواد

مختلف در میان عرب و عجم — جرز و جوزه و طاس طست افتاد

عسل و بردرا حقیقت دان — ارمی و قرد مجاز دان چو سداد

القطعة الثانية والاربعون في بحر الخفيف المسدس المحذوف

ای قدت سرو گل رخ رعنا — گل زر روی تو در عرق زحیا

فاعلاتن مفاعلن فعلن — وزن بحر خفیف خوان این را

فرخ و رجله بقلة الحمقا — خرفه دان فرود منفرد تنها

سمعان ست و وف و حرگرما — زمهریر ست برد و قر سرما

ورد و گل دان و هندبا کاسنی — ارنب [illegible] و حبق پودنا

نعم و وحش ست [illegible] — [illegible] نبت و دار سرا

Mohammad Munib

رموز حروف	
ع	عربی
ف	فارسی
س	سیستانی
ت	ترکی
ب	بر اسم
ق	ملحقات
م	مفسر
مب	معرب
ر	ربیع
خ	خریف
ش	شتا
ص	صیف
ه	هندی
ج	جمع

عجز ست و درک چو ردف سرین
ناس وانس و اناس آدمیان
خس چه کاهو دستغر آدیش
موز در آس و ترشه را حماض
قنو بسر ست و طلع با ترتیب

مثل و کفوست و شبه و ند همتا
پدر و مادر آدم و حوا
می نویسند دوخ را حلفا
حلبه و شملید هست راف کما
خوشه عذق غوره شگوفه خرما

القطعة الثالثة والاربعون فی بحر الرمل المثمن المحذوف

یافت از شمع جمالت نور چشم باصره
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن
هست منظر روی و مرآة و سجنجل آینه
عیر و ناهق نر خرست اما اتان ماده خر
چون اکاف ست و ولیه برذعه پالان خر

خوبرویان جهان کردند گرد دایره
خیز در رمل بر خوان بصوت حنجره
هست علیشی سنگ و موسی ان و حلاق شفره
عجل گوساله ولیکن جحش و لولب خر کره
سقو و افسار ست و مخلاة و علیقه توبره

خاتمة الطبع

الحمد لله والمنة که کتاب نصاب الصبیان از تصنیفات ابو نصر فراهی بار دهم بماه اکتوبر سنه ۱۸۹۲ع
مطابق ماه ذیحجه سنه ۱۳۱۰ه در مطبع منشی نولکشور طبع شد